

نشست اشتراکات و تفاوت‌های اخلاق و عرفان

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۶/۰۹/۲۹ هجری شمسی

۱۴۳۹/۰۴/۰۱ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ آلِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ»

مقدمه

در این نشست، به بحث اشتراکات و تفاوت‌های اخلاق و عرفان پرداخته خواهد شد. در ابتدا، مقدماتی در این زمینه مطرح می‌شود و سپس به اصل بحث ورود خواهیم کرد.

مقدمه اول: معانی و کاربردهای اخلاق و عرفان

هر یک از واژه‌های "عرفان" و "اخلاق" دارای معانی و کاربردهای متعددی هستند. از دیدگاه اینجانب، عرفان و اخلاق حداقل پنج یا شش معنا و کاربرد دارند. باین حال، من از میان این معانی، معنای روش تربیتی را برگزیده و هر یک را به عنوان یک روش تربیتی می‌بینم. طبیعی است که اگر روش تربیتی مدنظر باشد، این روش بی‌واسطه به عرفان عملی و باواسطه به عرفان نظری مرتبط خواهد بود.

مقدمه دوم: تفاوت‌های نظری و عملی

عرفان و اخلاق به عنوان علوم حصولی و دانش بشری (چه در بُعد نظری و چه عملی) تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. این تفاوت‌ها به مسائل مختلفی بازمی‌گردد. به عنوان نمونه، در بحث‌های فلسفی و اصولی، برخی از اندیشمندان تفاوت را به موضوع مرتبط دانسته‌اند و برخی دیگر آن را به هدف یا غایت نسبت می‌دهند. البته این گروه میان هدف و فائده تفاوت قائل هستند. عده‌ای دیگر تفاوت را در روش جستجو می‌کنند و عده‌ای نیز مانند مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، این تفاوت را به نوع مسائل تعبیر می‌کنند. این اختلاف، موضوعی مشهور است که شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) در جلد اول کتاب "روش رئالیسم" آن را مطرح کرده‌اند. همچنین مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) در حواشی جلد اول "اسفار" و نیز در مقدمه حواشی بر "کفایه الأصول" مرحوم آخوند، به خوبی به این بحث پرداخته‌اند. به طور کلی، این تفاوت‌ها میان اخلاق و عرفان و سایر علوم قابل مشاهده است.

مقدمه سوم: ارتباط با علوم انسانی

عرفان و اخلاق هر دو از علوم انسانی محسوب می‌شوند و بدون حضور انسان معنایی ندارند؛ بنابراین، تعریف انسان و نگرش به هویت آدمی، تأثیر مستقیمی بر این دو علم دارد. برای بررسی دقیق این موضوع، باید جایگاه انسان در جهان و ارتباطات او از منظر اخلاق و عرفان تحلیل شود. این بررسی در حوزه‌های اخلاق نظری، فلسفه اخلاق و عرفان نظری به تفصیل انجام شده است. شاید هیچ یک از علوم انسانی به اندازه عرفان به موضوع انسان نپرداخته باشد. به عنوان نمونه، مرحوم جیلی (رحمت‌الله‌علیه) در کتاب "الانسان الکامل"، حدود هشتصد صفحه به این موضوع اختصاص داده‌اند که این عمق و گستردگی در سایر علوم انسانی کمتر دیده می‌شود.

مقدمه چهارم: مفهوم اشتراک و تفاوت

در بررسی اشتراکات و تفاوت‌ها، مقصود از اشتراک، اشتراک کامل و از تفاوت، تناقض نیست. به عبارت دیگر، ممکن است از دل اشتراک، اختلافی برخیزد یا تفاوتی بر اساس اشتراک شکل گیرد؛ بنابراین، نه در بحث اشتراکات به دنبال اشتراک کامل هستیم و نه در تفاوت‌ها به تناقض نظر داریم.

مقدمه پنجم: قرائت سنتی اسلامی

در این بحث، مقصود از عرفان و اخلاق همان قرائت سنتی اسلامی از این دو آموزه است. قرائت غربی یا برخی قرائت نوین مورد نظر نیستند، زیرا این موارد نه در حیطه تخصص اینجانب قرار دارند و نه موضوع اصلی این بحث به آن‌ها معطوف است.

مقدمه ششم: اهمیت و ضرورت بحث

بحث تفاوت‌ها و اشتراکات عرفان و اخلاق از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که به دلیل عدم دقت کافی و تشابه موجود میان این دو، گاهی اوقات میان آن‌ها خلط صورت می‌گیرد. به عنوان نمونه، کتاب‌هایی به نام عرفان اما در واقع با محتوای اخلاق نوشته می‌شوند و یا شخصیت‌هایی با عنوان عرفانی اما در واقع اخلاقی معرفی می‌شوند. این امر به ویژه بعد از انقلاب اسلامی و گسترش عرفان در ایران و منطقه بیشتر مشهود شده است. با افزایش تقاضا برای عرفان، عرضه نیز بالا رفته و خلط‌هایی نابخشودنی و نامغفور در این حوزه مشاهده می‌شود که گاه عمر افراد در این زمینه تلف می‌شود.

مقدمه هفتم: تاریخچه عرفان و اخلاق

در آغاز پیدایش، تفاوت مشهودی میان عرفان و اخلاق وجود نداشته است. به عنوان مثال، در تألیفات ابتدایی مربوط به این دو حوزه، آن‌ها بسیار به یکدیگر نزدیک بوده‌اند. عرفان ابتدا با عرفان عملی آغاز شده و نه عرفان نظری. شخصیت‌هایی که در عرفان عملی فعال بوده‌اند، بیشتر اهل مناجات بوده‌اند تا اهل خرابات. در مباحث مناجات، تمرکز بیشتر بر موضوعاتی سلبی مانند زهد، گریز از دنیا، و عزلت از مردم بوده است تا مسائل ایجابی. با گذشت زمان، مفهوم عشق و حب وارد عرفان عملی شد و آثار آن موجب ایجاد هویت مستقل برای عرفان در مقابل اخلاق گردید. علاوه بر این، بر اساس سیروس‌سلوک و پیدایش معارف جدید، عرفان نظری شکل گرفت. این تحول در زمان محی‌الدین به ساختار منسجم‌تری رسید، هرچند پیش از وی نیز وجود داشته است.

مقدمه هشتم: عرفانی شدن اخلاق اسلامی

به نظر می‌رسد که اخلاق، حتی در شکل ارسطویی و قرائت ارسطویی خود، توسط دانشمندان اسلامی در طول زمان عرفانی‌زده شده است. نمونه بارز این ادعا، کتاب "جامع السعادات" مرحوم ملا مهدی نراقی (پدر مرحوم ملا احمد نراقی) است. ساختار این کتاب بر اساس اخلاق ارسطویی تنظیم شده و بر تثلیث قوا، اعتدال، و عدالت مبتنی است. با وجود این ساختار، هنگامی که کتاب جامع السعادات را مطالعه می‌کنید، احساسی شبیه به خواندن یک کتاب نیمه عرفانی به شما دست می‌دهد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که در سنت اسلامی، اخلاق به تدریج به عرفان نزدیک شده و این قرابت تا به حدی گسترش یافته که در عصر حاضر به عنوان یک نظریه، توسط جناب استاد یزدان‌پناه ارائه شده است. ایشان این بحث را در قالب یک کتاب مطرح کرده و در نشست‌هایی در شهرهای قم و مشهد به پیگیری این موضوع پرداخته‌اند.

مقدمه نهم: تفاوت‌های عرفان و اخلاق از دیدگاه شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه)

یکی از نخستین افرادی که در عصر حاضر ذهن‌ها را درباره تفاوت‌های عرفان و اخلاق درگیر کرده و حساسیت‌هایی پیرامون این موضوع ایجاد نموده، مرحوم شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) است. ایشان در کتاب ارزشمند "عرفان اسلامی"، تفاوت‌های قابل توجهی میان این دو حوزه مطرح کرده‌اند. این تفاوت‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند و زمینه‌ای فراهم کرده‌اند تا دیگران نیز به این موضوع بپردازند.

مقدمه دهم: واژه‌های اخلاق و عرفان؛ تشابه و تمایز

در فقه، تعبیر "فقیر و مسکین" به شکل خاصی مطرح می‌شود: «اذا اجتماعا افتراقا و اذا افتراقا اجتماعا». یعنی این دو واژه به یکدیگر نزدیک‌اند و وقتی به صورت جداگانه استفاده شوند، ممکن است معنای دیگری را پوشش دهند، اما وقتی همراه یکدیگر به کار روند، معنای دقیق‌تری پیدا می‌کنند. این مسئله مشابه اخلاق و عرفان نیز رخ داده است. در بسیاری موارد، واژه اخلاق به کار می‌رود؛ اما معنای عرفان اراده می‌شود، و یا بالعکس. به عنوان مثال، مرحوم آقابزرگ تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) در تراجم در مورد عرفای نجف مکرراً از تعبیر "اخلاقی" کبیر" استفاده کرده است، در حالی که در واقع مرحوم مولی حسینقلی همدانی، مرحوم سید علی آقای قاضی، و مرحوم آقا سید احمد کربلایی (رحمت الله علیهم) را که عرفا هستند، توصیف می‌کند. این افراد به طور دقیق اخلاقی نیستند، بلکه عرفانی‌اند. منظور مرحوم آقابزرگ تهرانی (رحمت الله علیه) از "اخلاقی کبیر"، در واقع "عارف کبیر" است. این واژه‌ها به مانند فقیر و مسکین عمل می‌کنند: «اذا اجتماعا افتراقا و اذا افتراقا اجتماعا».

مقدمه یازدهم: تفاوت در فرمول تغییر

در یک نگاه کلان، تفاوت اخلاق و عرفان را می‌توان به یک جمله تبیین کرد: تفاوت اصلی این دو در فرمول تغییر است. هر دو، به عنوان روش‌های تربیتی، هدفشان تغییر از نقص به کمال است، اما عناصر تشکیل‌دهنده فرمول تغییر در اخلاق و عرفان با یکدیگر متفاوت‌اند.

عناصر فرمول تغییر

فرمول تغییر شامل چهار یا پنج عنصر است:

۱. در: موضوعی که تغییر در آن رخ می‌دهد.
۲. از: مبدأ یا حالت اولیه.
۳. به: مقصد یا هدف تغییر.
۴. با: ابزارهای تغییر.

فرمول تغییر در اخلاق

در اخلاق، فرمول تغییر چنین است:

۱. در: موضوع انسان‌سازی.
۲. از: نفس غیر معتدل.
۳. به: نفس معتدل.
۴. با: دستورالعمل‌های اخلاقی.

این تغییر در اخلاق بر نگهداشت نفس و حرکت آن از رذیلت به فضیلت تمرکز دارد؛ به عنوان مثال، تبدیل جبن به شجاعت یا بخل به جود.

فرمول تغییر در عرفان

در عرفان، فرمول تغییر چنین است:

۱. در: موضوع انسان‌سازی (مشابه اخلاق).
۲. از: نفس.
۳. به: فناء.

۴. با: دستورالعمل‌های سلوکی و عرفانی.

در عرفان، برخلاف اخلاق، هدف ذبح نفس است؛ یعنی نفس باید از میان برداشته شود تا به حالت فناء دست یابد. این تفاوت اصلی میان عرفان و اخلاق محسوب می‌شود و باید عمده بحث‌ها در این زمینه به این نکته متمرکز شوند.

مقدمه دوازدهم: فرضیات رابطه عرفان و اخلاق

رابطه عرفان و اخلاق، فرضیاتی دارد که برخی از آن‌ها مورد تأیید گروه‌هایی از اندیشمندان قرار گرفته است:

نظر اول: تقابل عرفان و اخلاق

برخی بر این باورند که عرفان و اخلاق نافی و مزاحم یکدیگرند. به اعتقاد آن‌ها، این دو به‌عنوان روش‌های تربیتی مقابل یکدیگر قرار دارند و هماهنگی میان آن‌ها ممکن نیست.

نظر دوم: بدیل بودن عرفان و اخلاق

دیدگاهی دیگر این است که عرفان و اخلاق بدیل یکدیگر هستند. از این منظر، انسان می‌تواند از طریق یکی از این دو راه، یعنی عرفان یا اخلاق، به کمال برسد.

نظر سوم: نقص و کمال

در این نظر، عرفان و اخلاق با یکدیگر مقایسه شده‌اند؛ به‌طوری که اخلاق ناقص و عرفان کامل دانسته شده است.

نظر چهارم: کمال و اکمل

این دیدگاه برخلاف نظر سوم، بر این باور است که اخلاق نیز کامل است، اما عرفان اکمل می‌باشد. یعنی نمی‌توان اخلاق را ناقص دانست، اما عرفان درجه‌ای بالاتر از اخلاق دارد.

نظر پنجم: اخلاق به‌عنوان مقدمه عرفان

از دیدگاهی دیگر، اخلاق مقدمه‌ای برای عرفان است و برای دستیابی به عرفان، طی مراتب اخلاقی ضروری است. به تعبیر مرحوم حاجی سبزواری:

«تَحْلِيَّةٌ، تَحْلِيَّةٌ، تَحْلِيَّةٌ» «ثَرَفَاءٌ، مَرَاتِبُ مَرْتَقِيَّةٌ»

این مراتب اخلاقی، تحت عنوان «غُرُفُ الْأَخْلَاقِ»، در منظومه اخلاقی مورد بحث قرار گرفته است. موضوع، اخلاق است، اما به تدریج به «ثَرَفَاءٌ» و مراتب بالاتر کشیده می‌شود.

قول به تفصیل

برخی دیگر به تفصیل قائل‌اند و بر این باورند که اگر انسانی امکان «سفر الی الله» دارد و استاد و انسان کاملی در دسترس اوست، عبور از مسیر اخلاق ممکن است او را از این سفر باز دارد و موجب تأخیر یا مانع شود. اما اگر چنین امکانی فراهم نباشد، در این حالت اخلاق برای وی مطلوب و ضروری است.

آغاز بحث تفاوت‌ها

در اینجا به بررسی تفاوت‌های میان عرفان و اخلاق می‌پردازیم. ابتدا باید توجه داشت که منظور از تفاوت‌ها، تفاوت در حد تناقض نیست؛ چراکه برخی از این تفاوت‌ها ممکن است ریشه در برخی اشتراکات داشته باشند. همچنین باید یادآور شد که بخشی از این تفاوت‌ها پیش‌تر توسط دیگر اندیشمندان بیان شده و بخشی دیگر حاصل تلاش ذهنی نویسنده این سطور است.

تفاوت اول: نسبت با خدا

نخستین تفاوتی که مرحوم شهید مطهری (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در کتاب شریف "عرفان اسلامی" بیان کرده‌اند، ارتباط عرفان و اخلاق با خداوند است. به گفته ایشان، عرفان به طور عمده درباره رابطه انسان با خدا می‌باشد، درحالی‌که سیستم‌های اخلاقی، ضرورتی برای اعتقاد به خدا احساس نمی‌کنند. تنها سیستم‌های اخلاقی مذهبی چنین ضرورتی دارند. برای توضیح بیشتر، می‌توان گفت: اخلاق می‌تواند سکولار باشد، اما عرفان نمی‌تواند؛ یا حداقل بسیاری بر این باورند. به عبارتی، انسان بدون اعتقاد به مبدأ و معاد، ممکن است شخصیت اخلاقی داشته باشد، اما شخصیت عرفانی بدون این اعتقاد ممکن نیست. این تفاوت یکی از مباحث اساسی و مورد مناقشه است و نظرات متعددی پیرامون آن وجود دارد.

بحث اصلی: اخلاق بدون خدا

این موضوع به دو رأی اساسی تقسیم می‌شود:

۱. رأی اول:

اخلاق بدون خدا معنا ندارد.

۲. رأی دوم:

اخلاق بدون خدا قابل تصور است.

در اینجا به ذکر دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در دین اسلام، اهل کتاب مورد احترام هستند؛ جزیه پرداخت می‌کنند و حکومت اسلامی از آنان دفاع می‌کند. مثلاً هنگامی که خلخال از پای یک زن یهودی ربوده شد، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برآشفتمند و فرمودند: اگر مؤمنی از غصه این موضوع بمیرد، ملامت ندارد.

۲. اما در مورد کافران غیرکتابی، جهاد ضروری است و آن‌ها باید یا مسلمان شوند یا شکست را بپذیرند.

بااین حال، عده‌ای معتقدند که می‌توان از اخلاق انسانی حداقل‌هایی را فرض کرد و بر پایه آن با دیگران ارتباط برقرار نمود. این موضوع توسط متفکرانی چون حضرت آیت‌الله جوادی آملی، مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه)، و حضرت آیت‌الله مصباح (رحمت‌الله‌علیه) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

تفاوت دوم: پویایی در عرفان و ایستایی در اخلاق

دومین تفاوت که آن نیز توسط شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) در کتاب "عرفان اسلامی" بیان شده، در پویایی و ایستایی این دو حوزه نهفته است. عرفان متحرک و پویاست، اما اخلاق حالت ایستا دارد. در عرفان، سخن از مبدأ (آغاز سفر سالک)، منازل پیموده‌شده، و مقصد نهایی است. اما در اخلاق، تمرکز بر اعتدال قوای نفس، تخلیه از رذائل و تحلیه به فضائل می‌باشد.

نقد و تکمیل تفاوت پویایی در عرفان و اخلاق

اینجانب در کتاب "سیروسلوک طرحی نو در عرفان عملی شیعی"، به این بحث پرداخته و معتقد هستم که دیدگاه شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) در خصوص پویایی عرفان نسبت به اخلاق نیاز به تصحیح و تکمیل دارد. استدلال این است که هر دو حوزه، یعنی عرفان و اخلاق، دارای فرمول تغییر هستند و تغییر بدون پویایی و تحرک امکان‌پذیر نیست. بااین حال، می‌توان نکات زیر را در تکمیل مطلب شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) بیان کرد:

۱. پویایی در عرفان بیشتر از اخلاق است.

۲. پویایی در عرفان پایدارتر از اخلاق است.

۳. پویایی در عرفان ریشه‌دارتر از اخلاق است.

تفاوت در نوع تغییر

پویایی در عرفان ریشه‌دارتر است، زیرا تغییر را در ذات سالک مطرح می‌کند، نه در صفات و عوارض. به عبارت دیگر، تغییر در عرفان، ماهیتی بنیادین دارد و بر ذات انسان متمرکز است، درحالی‌که در اخلاق، تغییر بیشتر بر عوارض و صفات متمرکز دارد.

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر ۲

پایداری در اخلاق

پویایی در عرفان پایدارتر است، زیرا در اخلاق، هنگامی که اعتدال قوای نفس ملکه شود، فرد به یک پایان مشخص می‌رسد. منتهای اخلاق برای افراد مختلف یکسان است؛ به این معنا که غایت اخلاق به ثبات می‌رسد. البته این ثبات به معنای سکون اخلاق نیست، زیرا تغییر در اخلاق، همچنان حرکت دارد. به عنوان مثال، فردی با صفات ناپسند مانند جبن یا بخل، تحت تربیت اخلاقی به صفات پسندیده؛ مانند شجاعت و سخاوت دست می‌یابد. با این حال، حرکت در اخلاق به دلیل دستیابی به اعتدال، منتهای است.

نامتناهی بودن عرفان

در عرفان، پویایی و حرکت نامتناهی است. سفر دوم (سفر فی‌الله) و سفر چهارم (سیر تفصیلی در موجودات) حتی در بهشت به پایان نمی‌رسند. اهل عرفان بر این باورند که نه ذات الهی و نه فعل و کلمات خدا پایان‌پذیر نیستند. به همین دلیل، سیر تفصیلی سالک در ظهورات و ذات الهی ادامه دارد.

تفاوت در مقصد

در اخلاق، فرد در عالم طبیعت، زندگی اخلاقی دارد تا به پایان طبیعی خود برسد، اما به مرتبه ماورای طبیعت، مانند عالم مثال، نمی‌رسد. در عرفان، سالک در ابتدای مسیر، حرکت خود را آغاز کرده و به مراتب بالاتر مانند عالم برزخ، عقل، و اعیان ثابته دست می‌یابد.

تفاوت سوم: گستره عناصر روحی

مرحوم شهید مطهری (رضوان‌الله تعالی علیه) در کتاب "عرفان اسلامی"، بیان می‌کنند که عناصر روحی اخلاقی به مفاهیمی که اغلب مردم آن‌ها را می‌شناسند، مانند جود و کرم و امثال ذلک، محدود است. اما عناصر روحی عرفانی بسیار وسیع‌تر هستند و گاه اصلاً توسط مردم شناخته نمی‌شوند. این تفاوت در مباحث دیگر نیز بیشتر خود را نشان می‌دهد.

تفاوت چهارم: وصف‌پذیری و وصف‌ناپذیری

از دیدگاه نویسندگان این سطور، در اخلاق، تمامی عناصر اخلاقی هم قابل درک (یدرک) و هم قابل وصف (یوصف) هستند. اما در عرفان، بخشی از عناصر یدرک و یوصف نیستند؛ بلکه یدرک و لایوصف‌اند، یعنی درک می‌شوند؛ اما وصف نمی‌شوند.

شواهد عرفانی

این مفهوم در لسان عرفا به خوبی بیان شده است:

حلوای تن‌تنانی، تا نخوری ندانی

برای مثال، مرحوم آقابزرگ تهرانی (رحمت‌الله علیه) روایت کرده‌اند که ایشان همسایه مرحوم آقا سید احمد کربلایی (عارف بزرگ نجف) بوده‌اند. پس از فوت ایشان، مرحوم تهرانی ایشان را در خواب دیدند و از ایشان درباره وضعیت آن دنیا سؤال کردند. پاسخ سید احمد کربلایی (رحمت‌الله علیه) این بود: "حلوای تن‌تنانی، تا نخوری ندانی." این پاسخ به خوبی نشان می‌دهد که تجربه عرفانی گاهی وصف‌ناپذیر است.

دو نوع وصف‌ناپذیری

۱. گاهی مقوله‌ای اصلاً به وصف در نمی‌آید.

۲. گاهی وصف‌پذیر است، اما صاحب سر مجاز به بیان آن نیست.

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و لبانش دوختند ۳

برای تأیید، می‌توان به مکاشفات مرحوم سید بن طاووس (رحمت‌الله‌علیه) در کاظمین یا کشف مرحوم میرداماد (رحمت‌الله‌علیه) هنگام ذکر «یاغنی، یاغنی» اشاره کرد. این بزرگان تصریح کرده‌اند که به حقایق دست یافته‌اند که قابل وصف نیستند؛ این حقایق «یدرک‌ولایوصف» هستند.

تفاوت پنجم: مخاطب اخلاق و عرفان

اخلاق برای همه انسان‌ها مستحسن و عرضه آن عمومی است. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده‌اند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۴. گستره دعوت پیامبر، تمام بشر است: «نَذِيرٌ لِلْبَشَرِ»^۵.

تفاوت ششم: رازآمیزی

اخلاق فاقد اسرار است، اما عرفان مملو از اسرار می‌باشد. اگر ابن‌سینا فرموده است: «العالم جمل الاسرار»، باید گفت: «العرفان جمل الاسرار». عرفان به واسطه ذات اسرارآمیز خود، حوزه‌ای پررمزوراز محسوب می‌شود.

تفاوت هفتم: لسان رمز و کنایه

لسان اخلاق لسانی روشن و بدون رمز و کنایه است، اما لسان عرفان عمدتاً بر رمز و کنایه بنا شده است. عرفا تصریح دارند که سخنانشان را به زبان کنایه بیان می‌کنند.

تفاوت هشتم: کتمان در برابر اظهار

در اخلاق، کتمان ضرورتی ندارد و اظهار مطلوب است. به عنوان مثال، آیه «إِنْ تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنَعْمًا هِيَ» نشان‌دهنده این است که انجام اعمال اخلاقی به صورت علنی اشکالی ندارد. اما در عرفان، کتمان شرط اساسی است. اگر سالک کتمان را رعایت نکند، ممکن است در مسیر سلوک با مشکلات جدی مواجه شود.

تفاوت نهم: روح حاکم

حضرت آیت‌الله جوادی آملی بیان کرده‌اند که روح حاکم در اخلاق، عقل و استدلال است، در حالی که روح حاکم در عرفان، عشق و محبت است.

استدلال در اخلاق

کتاب‌های اخلاقی، اغلب بر پایه استدلال و عقل بنا شده‌اند. برای مثال، اگر هدف کاهش حسادت باشد، مراحل منطقی برای رفع آن بیان می‌شود. اخلاق که زیرمجموعه حکمت عملی است، به عنوان یک علم استدلالی مطرح می‌شود.

عشق در عرفان

اما در عرفان، محوریت عشق و محبت نمایان است. به تعبیر مولانا:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود ۶

بحث عرفانی معمولاً فراتر از عقل است و وارد مراحل «طور وراء طور العقل» می‌شود. در عرفان، اصطلاحی تحت عنوان «المسئلة الغامضة» وجود دارد که به مسائل پیچیده و فراتر از فهم عقلی اشاره دارد. برای مثال، مرحوم آقا

شیخ حسنعلی نخودکی حافظ قرآن بودند، سوار بر الاغ از نخودک برای زیارت امام رضا (علیه‌السلام) می‌آمدند، از میدان شهدا (آن زمان میدان مجسمه نام داشت) تا حرم مطهر، یک دور ختم قرآن می‌کردند. نه اینکه معانی را به ذهن خطور دهند، خیر! تک‌تک حروف را با تجوید می‌خواندند. یکی از اساتید (مرحوم علامه حسینی طهرانی) می‌فرمودند: از اهل معرفت نقل داریم، در یک شبانه‌روز ۷۰ هزار ختم قرآن!

این‌گونه مسائل را عقل متوجه نمی‌شود. این بسط الزمان انجام می‌دادند، موضوعی که با عقل عادی قابل‌درک نیست و به گستره ملکوت بر ملک تعلق دارد.

تفاوت دهم: تقویت یا فنای نفس

به نقل از مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه)، انسان اخلاقی به دنبال تقویت نفس است تا بتواند قوای خود را به اعتدال برساند و آن‌ها را در این وضعیت حفظ کند. اما عرفان به دنبال فنای نفس است. درحالی‌که فرد اخلاقی تلاش می‌کند نفس را روزبه‌روز قوی‌تر کند، عارف نفس را به تدریج تضعیف می‌نماید.

تفاوت یازدهم: کمال اخلاق و عرفان

کمال اخلاق در اعتدال قوای نفس است، اما کمال عرفان در نابودی نفس و قوای آن می‌باشد. همان‌طور که پیش‌تر در فرمول تغییر ذکر شد، اخلاق سعی دارد نفس غیرمعتدل را با استفاده از دستورالعمل‌های اخلاقی به نفس معتدل برساند. درحالی‌که عرفان، با ریاضت و دستورالعمل‌های سلوکی، نفس را به فنا و لا نفس هدایت می‌کند.

بحث درباره عین ثابت

اینکه آیا "عین ثابت" در فنا باقی می‌ماند یا نه، خود موضوعی است که میان اهل معرفت مورد بحث قرار دارد.

تفاوت دوازدهم: کمال اخلاق و عرفان در برابر عمل

یکی از تفاوت‌های اصلی میان کمال اخلاق و عرفان این است که کمال اخلاق در مقابل عمل قرار می‌گیرد، اما کمال عرفان چنین نیست. در اخلاق، کمال به اعتدال قوای نفس وابسته است که این اعتدال حاصل ریاضت و تلاش مستمر است. به عبارت دیگر، فرد با زحمت چندین ساله، رذائل مانند حسد و بخل را از خود دور کرده و فضائل را جذب می‌کند؛ این کمال اخلاقی در مقابل عمل قرار دارد.

اما به تصریح اهل عرفان، کمال عرفان که همان تجلی ذاتی و فنا است، صرفاً موهبت الهی است و در برابر هیچ عمل قرار نمی‌گیرد. مشابه نبوت که موهبتی الهی است و به تعبیر آیه کریمه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۷، فنا نیز صرفاً موهبت است. عرفان بر این باور است که سالک با عمل به فنا نمی‌رسد، بلکه به تعبیر مرحوم آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه)، تنها با "احراق" به فنا دست می‌یابد. هنگامی که سالک به فنا افعالی و فنا صفاتی رسید، برای دستیابی به فنا ذاتی نیازمند تجلی الهی است؛ زیرا این مرحله با اراده خود شخص ممکن نیست. به تعبیر اهل سلوک، مفنی تنها خداوند است.

تفاوت سیزدهم: عرفان و موضوع اخلاق

درحالی‌که اخلاق به موضوع عرفان کاری ندارد، عرفان به موضوع اخلاق توجه دارد و ادعا می‌کند که موضوع اخلاق را برمی‌دارد. نگرش عرفان این است که به جای مدیریت موقت نفس و تعدیل آن، نفس را به فنا برساند و به تجلی ذاتی دست یابد.

مثال

به تعبیر استاد، مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه)، اخلاق را می‌توان به فردی تشبیه کرد که کنار دیواری پر از سوراخ می‌خوابد و هر چند ساعت یک بار با اسپری، جانوران موزی مانند مار و مور را بی‌حس می‌کند. اما عرفان می‌گوید: این دیوار را تخریب کن و یک دیوار بتنی بدون سوراخ بساز تا کاملاً راحت باشی.

عرفان بر این باور است که نفس، منبع فضائل و رذائل است و باید به تجلی ذاتی برسد. در عرفان، نفس، خدایی شود، یعنی به قرب نوافل برسد، «فَإِذَا أَحَبَّتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَرَجْلَهُ وَيَدَهُ وَلِسَانَهُ»^۸، به قرب فرائض برسد، یدالله، رجل الله، به قرب نوافل برسد، یا عبد جانشین حق شود و یا حق جانشین عبد شود. به هر حال به جایی برسد که فعل، فعل خدا شود، خدا که مشکل ندارد. انسان کامل کسی که حتی در خاطرات او خاطره نامناسب نیست و فرودگاه ذهن او جز بر حق نمی چرخد، است که نه تنها اعمال و رفتار او، بلکه حتی خاطرات ذهنی اش نیز به حق پیوسته‌اند. به تعبیر قرآن، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۹، یعنی سخنان او بری از هوی است، چون به قرب نوافل رسیده است. روایت قرب نوافل را هم شیعه و هم سنی نقل کرده است و از مسلمات روایات اهل بیت (علیهم السلام) و روایات پیغمبر (سلام الله علیه) است. نگاه عرفان این است که می‌گوید من می‌آیم موضوع اخلاق را برمی‌دارم. موضوع اخلاق، یک نفس غیر معتدل تلاش‌گر برای رسیدن به اعتدال است و عرفان آن را برمی‌دارم، نفس می‌رود، نه رذائل می‌ماند و نه فضائلی.

صفات الهی در عرفان

در عرفان، فضائل انسانی به فضائل الهی تبدیل می‌شوند و تمام صفات عارف، بالله است (باء ملائسه است نه باء مصاحبه). برای مثال، اگر عارف کریم یا جواد باشد، این کریم بودن، بالله است. به همین دلیل، عرفا به مقام‌هایی مانند «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله الرمی»، دست تو دست خدا و فعل تو فعل خدا است. تعبیر ما نسبت به سیدالشهدا و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) این است: «السلام عليك يا نثار الله وابن نثاره»^{۱۰}، خون خدا. تعبیر از این بلند تر نداریم. «عين الله الناظره، اذنه الواعیه»، تعبیرات این است: چشم بینای خدا، گوش شنوای خدا. تعبیر، تعبیرات خیلی بلندی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «انا جنب الله، انا ید الله».

تفاوت چهاردهم: قابلیت تصنیف

اخلاق قابلیت تصنیف دارد، یعنی می‌توان آن را به شاخه‌های مختلف مانند اخلاق پزشکی، اخلاق نظامی، و اخلاق معلمی تقسیم کرد. اما عرفان چنین قابلیتی ندارد، زیرا عرفان بر یک اصل یگانه الهی استوار است و در هر موقعیت اثر مناسب خود را می‌گذارد. این یگانگی و روح الهی در عرفان مانع از تقسیم‌بندی مشابه اخلاق می‌شود.

تفاوت پانزدهم: تأثیر جهان‌بینی

اخلاق و عرفان هر دو بر پایه جهان‌بینی شکل می‌گیرند. به عنوان مثال، یک انسان کمونیست، اخلاق کمونیستی دارد و یک انسان موحد، اخلاق توحیدی. اما تفاوت اصلی میان آن‌ها این است که اخلاق، حتی در صورت دستیابی به کمال، یک جهان‌بینی جدید به انسان اخلاقی ارائه نمی‌دهد و همان جهان‌بینی گذشته او حفظ می‌شود. در عرفان، سالک با ورود به مسیر عرفان و دستیابی به کمال، یک نوع «جهان‌شناسی» جدید به دست می‌آورد. این تجربه، نگاه او را به عالم‌و آدم به طور کامل دگرگون می‌کند، به نحوی که عارف می‌گوید:

من به گوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که مپرس ^{۱۱}

این سخنان نشان‌دهنده دیدگاه جدید و عمیق عرفانی نسبت به عالم است.

تفاوت شانزدهم: دست‌یابی به عصمت

اخلاق نمی‌تواند انسان را به عصمت برساند، اما عرفان انسان را به عصمت هدایت می‌کند. قرآن کریم تصریح دارد که شیطان قسم خورده است: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»^{۱۲}. شیطان تمام بنی‌بشر را گمراه می‌کند مگر انسان مخلص که به تعبیر عرفان، همان انسان کامل است. انسان مخلص در عرفان به مرحله‌ای می‌رسد که شیطان توانایی اثرگذاری بر او را ندارد و این عصمت، نتیجه تجلی الهی در عرفان است.

تفاوت هفدهم: سبقه اجتماعی

عرفان دارای سبقه اجتماعی است و به نحله‌ای اجتماعی تبدیل شده است. به عنوان مثال، متصوفه و اهل طریقت، با نموده‌ها، نمادها، و آداب خارجی خود، سبقه اجتماعی عرفان را نشان می‌دهند. اما اخلاق چنین نیست؛ اخلاقیون فاقد سبقه اجتماعی و آیین‌های گروهی هستند.

تفاوت هجدهم: میزان خطر

خطر در اخلاق کمتر و در عرفان بیشتر و عمیق‌تر است. یک انسان اخلاقی ممکن است در مسیر خود شکست بخورد؛ به عنوان مثال:

۱. فرد حسود ممکن است تلاش کند حسادت خود را به غبطه تبدیل کند، اما موفق نشود.
 ۲. فرد بخیل ممکن است سعی کند از بخل رهایی یابد، اما به سمت تهور یا اسراف حرکت کند.
- اما در عرفان، خطرات جدی‌تر هستند. خود عرفا تأکید دارند که اگر سالک در برخی مراحل عرفان دچار لغزش شود، ممکن است به تفرعن برسد و ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ إِلَّا عَلَىٰ ۱۳» نماید.

تفاوت نوزدهم: ضرورت استاد

باتوجه به تفاوت‌های پیشین، وجود استاد در اخلاق مطلوب است؛ اما ضروری نیست. اما در عرفان، وجود استاد ضروری است. پیچیدگی و خطرات مسیر عرفان به حدی است که بدون استاد، سالک نمی‌تواند به درستی در این مسیر حرکت کند و ممکن است دچار مشکلات جدی شود.

تفاوت بیستم: فرا فلسفه و فرو فلسفه

حضرت آیت‌الله جوادی آملی بیان کرده‌اند که عرفان، فرا فلسفه است، درحالی‌که اخلاق، فرو فلسفه است. عرفان به عنوان "علم اعلیٰ"، موضوعی بالاتر از فلسفه دارد. موضوع فلسفه "موجود لابشرط قسمی" است، درحالی‌که موضوع عرفان، "موجود لابشرط مقسمی" است. این موضوع در کتاب "تمهیدالقواعد" به خوبی مورد بحث قرار گرفته است.

از سوی دیگر، اخلاق یک علم جزئی است. در فلسفه، وقتی از بحث جوهر و عرض به کیفیات و سپس به کیفیات نفسانی می‌رسیم، تعریف نفس و کیفیات نفسانی به حوزه اخلاق سپرده می‌شود. فیلسوف، مبانی را آماده می‌کند و به اخلاقیون واگذار می‌کند تا در این زمینه بحث کنند. به همین دلیل، اخلاق وام‌دار فلسفه است؛ درحالی‌که عرفان به فلسفه وابسته نیست. به همین دلیل، عرفان "فرا فلسفه" و اخلاق "فرو فلسفه" محسوب می‌شود.

تفاوت بیست و یکم: اثر اخلاق و عرفان

مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) تصریح کرده‌اند که محصول کار اخلاق، محصول کار عرفان را تولید نمی‌کند. اما عرفان می‌تواند به بهترین شکل ممکن، محصول اخلاق را در برگیرد و به آن ارتقا بخشد.

محصول اخلاق

فردی که پنجاه سال در اخلاق زحمت بکشد، ممکن است به مقام اعتدال در رفتار دست یابد و انسان متخلقی شود. اما چنین فردی به خداوند، فنا، بقا، برزخ یا عالم عقل نمی‌رسد؛ چراکه اخلاق صرفاً به جنبه‌های محدودی از انسان توجه دارد.

محصول عرفان

اما انسانی که به عرفان بپردازد، تمام دستاوردهای اخلاق را با کیفیت بهتر در خود دارد. عرفان، سالک را به مقام فنا و سپس به بقا می‌رساند و وجود او را ربانی می‌سازد. تمامی فضائل اخلاقی در او به شکلی الهی حضور دارند. به تعبیر ابن سینا در "مقامات العارفین": «الْعَارِفُ هَشُّ بَشٍّ بَسَّامٌ، الْعَارِفُ شَجَاعٌ وَكَيْفٌ لَا وَهُوَ مَعَزِلٌ عَنْ تَقَيَّةٍ»

المَوْتِ ۱۴»

عارف خوش اخلاق، شاد و شجاع است؛ زیرا از مرگ هیچ واهمه‌ای ندارد. این حقیقت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده است: «والله لا بن ابی طالب انس بالموت من الطفل بشدی امه.»
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «من نسبت به مرگ از کودکی که به سینه مادر خود انس دارد، انس بیشتری دارم.» راز این کلام در این است که عارف، پرده‌ای میان خود و حقیقت نمی بیند و مرگ برای او معنایی ندارد. به عبارت دیگر، غیب و شهادت نزد او یکسان است.

نتیجه

عرفان می تواند محصول اخلاق را در برگیرد و به مراتب بالاتر ارتقا دهد. اما اخلاق نمی تواند کار عرفان را انجام دهد یا سالک را به مراتب عالی سلوک برساند.

تفاوت بیست و دوم: ظرفیت گفتمان بین الاقوامی

اخلاق دارای ظرفیت گفتمان بین بشری و بین الاقوامی است. به عنوان مثال، اصول اخلاقی انسانی همچون حقوق بشر می توانند به عنوان مبنایی برای تعاملات میان اقوام و جوامع مختلف عمل کنند. اما عرفان به دلیل وابستگی به اعتقاد به مبدأ، چنین ظرفیت گسترده‌ای ندارد. عرفان ممکن است در سطح بین‌الادیانی یا بین‌المذهبی مطرح شود، اما نمی تواند به معنای عام خود به عنوان معیار تعامل بین اقوام و مکاتب غیردینی، مانند مائوئیسم یا کمونیسم، استفاده شود. اگر گفته شود که «مذهب عارف ز مذهب‌ها جداست»، این موضوع معنای دیگری پیدا می کند.

تفاوت بیست و سوم: ارتباط با خالق و خلق

اخلاق بیشتر بر ساحت ارتباط با خلق تمرکز دارد، در حالی که عرفان بیشتر به ساحت ارتباط با خالق می پردازد. به همین دلیل، اخلاق نسبت به عرفان اجتماعی تر است. در عرفان، ساحت اجتماعی نیز وجود دارد، اما در عمل، غالباً به ابعاد فردی پرداخته می شود. اخلاق در مقابل، عمدتاً به ارتباطات اجتماعی و تعاملی تمایل دارد.

تفاوت بیست و چهارم: عوارض غیر اخلاقی

اخلاق عموماً عوارض غیر اخلاقی ایجاد نمی کند، اما عرفان گاهی عوارضی به وجود می آورد که ممکن است از دیدگاه عرفی، غیر اخلاقی به نظر برسند. برای مثال:

داستان یک سالک

پیرمردی نقل می کرد که در جوانی نزد استادی فرهیخته درخواست ذکر و دستور سلوکی کرده است. استاد پس از تردید، به او دستوری برای یک اربعین داده بود. پس از اتمام اربعین، او به مسجد رفت و در سجده آخر نماز، شروع به دیدن صور برزخی افراد کرد. امام جماعت را به شکل خرگوش و هم‌مباحثه‌ای خود را به صورت الاغ می دید. این حالت باعث شد که رفتارهای غیرعادی، همچون برخورد توهین آمیز با هم‌مباحثه‌ای‌اش، از او سر بزند. در نهایت، استاد او تصریح کرد که این سالک برای چنین مراحل آمادگی نداشته است و حال عرفانی او از او گرفته شد.

نگاه عرفی و اخلاقی

برخی رفتارهای عارفان، از دیدگاه اخلاق عرفی، ممکن است غیر اخلاقی به نظر برسند. مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمه الله علیه) به طنز می فرمودند که «عرفان انسان را از آدم بودن خارج می کند.» برای مثال، مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی از جلو حمام‌های قدیم که رد می شد، چنان ایشان متغیر می شد که گاه بی حال روی زمین می افتاد. یا گاهی عارفان، در تربیت شاگردان خود، با تندی رفتار می کنند که ممکن است در نگاه عرفی اخلاقی جلوه نکند.

اشتراکات میان عرفان و اخلاق

باتوجه به اینکه تفاوت‌ها میان عرفان و اخلاق در حد تناقض نیستند، اشتراکات نیز در ضمن تفاوت‌ها بیان شده‌اند. در اینجا به‌طور مختصر به برخی از اشتراکات اشاره می‌شود:

۱. **محوریت انسان** عرفان و اخلاق هر دو بر محور انسان متمرکز هستند و به همین دلیل، علوم انسانی محسوب می‌شوند.

۲. **پیشینه تاریخی** هر دو دارای پیشینه‌ای قبل از اسلام هستند. بررسی نسبت آن‌ها با سایر عرفان‌ها و اخلاق‌ها و تأثیرات متقابل میان آن‌ها ضروری است. برخی مخالفان عرفان اسلامی معتقدند که عرفان اسلامی برگرفته از عرفان هندویی است و نتیجه معاشرت مسلمانان با سایر اقوام می‌باشد.

۳. **هدف تغییر از نقص به کمال** عرفان و اخلاق هر دو درصدد تغییر انسان از نقص به کمال هستند، هرچند فرمول تغییر آن‌ها متفاوت است.

۴. **اعتقاد به اختیار انسان** هر دو به اختیار انسان معتقد هستند و با جبر سازگار نیستند. اگر کسی به اختیار انسان باور نداشته باشد، نه اخلاق دارد و نه عرفان. این موضوع پرسشی را مطرح می‌کند: چگونه ممکن است برخی شخصیت‌های عرفانی در تاریخ اسلام، اشعری باشند، درحالی‌که اشاعره به جبر یا کسب معتقدند؟ این مسئله نیازمند توضیح و بررسی است.

۵. **پشتوانه نظری سیستماتیک** اخلاق و عرفان هر دو دارای پشتوانه نظری هستند. اخلاق نظری به‌عنوان پایه‌ای برای روش تربیتی اخلاقی عمل می‌کند و عرفان نظری نیز روش تربیتی عرفانی را پشتیبانی می‌کند.

پرسش حضار و پاسخ استاد

۱. فرق نفس با عقل چیست؟

عقل در فلسفه دو اصطلاح دارد:

۱. اصطلاح اول: عقل به موجودی اطلاق می‌شود که ذاتاً و فعلاً مجرد است؛ یعنی هم در مقام ذات و هم در مقام عمل، نیازی به بدن ندارد.

۲. اصطلاح دوم: عقل به قوه‌ای در انسان اطلاق می‌شود که به آن قوه عاقله می‌گویند.

این قوه به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. عقل نظری: مسئول تشخیص بود و نبوده‌ها، هست و نیست‌ها.

۲. عقل عملی: مسئول تشخیص باید‌ها و نبایدها، شاید‌ها و نشاید‌ها.

در میان علما اختلاف وجود دارد که آیا قوه عاقله عملی و نظری، حقیقتاً یک قوه هستند یا دو وظیفه متفاوت، یا اینکه دو قوه جداگانه در وجود انسان وجود دارند.

۲. رابطه میان دو نوع عقل چیست؟

عقلی که ذاتاً و فعلاً مجرد است، موجودی مستقل از انسان است و انسان با آن ارتباط می‌گیرد. این موجود در فلسفه به عنوان عقول طولی یا عرضی شناخته می‌شود و برخی فیلسوفان از آن‌ها به عنوان فرشتگان یاد می‌کنند. قدمای ما گمان داشتند که این عقول همان فرشتگان هستند، اما امروزه برخی مانند آقای فیاضی تلاش می‌کنند تفاوت‌هایی میان این دو مطرح کنند.

۳. چگونه می‌توان عرفان کاذب را تشخیص داد؟

عرفان‌های کاذب به‌طور کلی عرفان محسوب نمی‌شوند و از بحث اصلی خارج هستند. ویژگی اصلی عرفان‌های کاذب این است که در مراحل ابتدایی، میانی، یا پایانی خود به مسائل جنسی گره می‌خورند. این ویژگی در تمام عرفان‌های کاذب دیده می‌شود و به همین دلیل نمی‌توان آن‌ها را با عرفان اسلامی مقایسه کرد. عرفان اسلامی و عرفان‌های کاذب تنها "مشترک لفظی" دارند و نه "مشترک معنوی". عرفان اسلامی با فطرت انسانی پیوند دارد، درحالی‌که عرفان‌های کاذب انحرافی از مسیر صحیح عرفان هستند. بشر به دنبال ارتباط با غیب است و اگر این ارتباط درست هدایت شود، به حق می‌رسد؛ اما در صورت انحراف، عرفان کاذب شکل می‌گیرد.

توضیح مرتبط

در مقدمات دوازده‌گانه‌ای که پیش‌تر ذکر شد، تأکید شده است که مباحث عرفان و اخلاق در چارچوب سنت اسلامی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و به عرفان‌های کاذب یا نگاه‌های انحرافی به اخلاق پرداخته نشده است.

۴. بحث اهلیت در عرفان

در مورد اهلیت سلوک عرفانی، دو نظر عمده وجود دارد:

نظر اول: اهلیت همگانی

به تعبیر مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه)، هر انسانی به‌عنوان انسان، اهلیت سلوک عرفانی را دارد. ایشان معتقد بودند که عرفان یک جاده اصلی است و انبیا برای هدایت انسان‌ها در این مسیر آمده‌اند. اما به دلیل دنیاگرایی، این مسیر در حاشیه قرار گرفته است. ایشان این موضوع را با مثالی توضیح می‌دادند: "مانند یک بزرگراه آسفالتی که به دلیل استفاده مردم از جاده خاکی کنار آن، در حاشیه قرار گرفته است."

نظر دوم: اهلیت عام و استعداد خاص

برخی دیگر، مانند مرحوم آقای خوشبخت (رحمت‌الله‌علیه)، بر این باور بودند که عرفان علاوه بر اهلیت عام، نیازمند استعداد خاص است و همه انسان‌ها توانایی ورود به این مسیر را ندارند.

ترجیح نظر اول

باتوجه به دلایل متعدد، نظر اول ترجیح داده می‌شود. به این معنا که همه انسان‌ها اهلیت و استعداد عرفان را دارند، گرچه میزان لطافت دل و آمادگی روحی افراد متفاوت است. برخی ذاتاً قلب سلیم دارند و سریع‌تر رشد می‌کنند، درحالی‌که برخی دیگر نیازمند تلاش و ریاضت بیشتری هستند. اما خداوند عدالت را رعایت کرده و خوبی‌ها را میان انسان‌ها به‌طور متوازن تقسیم کرده است. نفس بعضی‌ها بیشتر باید چکش بخورد. در عوض خدا به این‌ها چیز دیگری داده است. خدای متعال فرمود من عادل هستم.

۵. توضیح نفس

نفس به معنای حقیقت آدمی است و نفس ناطقه همان "من" یا "بنده" است. انسان دارای بدن و جان است و جان او همان نفس است. فلسفه اسلامی ثابت کرده است که بدن انسان بخشی از نفس اوست، اما این بخش می‌تواند از بدن مادی جدا شود.
رابطه نفس و جسم

۱. **جسم:** جسم با نفس دائماً وجود دارد. حتی پس از مرگ، انسان در عالم مثال دارای جسم مثالی است و در بهشت و جهنم نیز جسم وجود دارد.

۲. **بدن مادی:** بدن مادی بخشی از نفس نیست، بلکه جلوه‌ای از نفس است که می‌تواند منفک شود. به این ترتیب، نفس از جسم جدایی ندارد، گرچه این جسم ممکن است مثالی باشد و نه مادی.

۶. عالم اثیری چیست؟

عالم اثیری به دو شکل تفسیر شده است:

۱. **تفسیر نادرست:** به تفسیری که شیخ احمد احسایی ارائه داده است، این مفهوم قابل قبول نیست.

۲. **تفسیر درست:** در برخی از آثار ملاصدرا، عالم اثیری به شکلی قابل قبول تفسیر شده است.

۷. جبر و اختیار در اخلاق و عرفان

اخلاق همواره به اختیار معتقد است، اما در عرفان، جبر و اختیار بستگی به منازل دارد که عارف طی می‌کند. حتی در منازل تسلیم و رضا، بحث جبر و اختیار وجود دارد.

توضیح

سالک باید منازل تسلیم و رضا را با اختیار خود انتخاب کند. اختیار انسان تا کجا ادامه دارد؟

تا مرحله فنا. به تعبیر بایزید بسطامی، انسان چهار روز دارد و روز آخر این است که بگوید: «أريد أن لا أريد» (می‌خواهم که نخواهم). اما این امر امکان‌پذیر نیست، زیرا همین خواستنِ نخواستن، خود یک اراده است.

استدلال فلسفی

در فلسفه گفته می‌شود: «کل ما يلزم من فرض وقوعه عدمه فهو محال». یعنی هر چیزی که از فرض وجود آن، عدمش لازم بیاید، محال است؛ بنابراین، انسان نمی‌تواند اراده کند که اراده نداشته باشد.

نقش لطف الهی

در این مرحله، تجلی الهی باید رخ دهد. فنا در برابر عمل قرار نمی‌گیرد، بلکه موهبتی الهی است که به سالک عطا می‌شود. به تعبیر شاعر:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

اما،

هر قدر ای دل که توانی بکوش ۱۵

هرچند فنا نتیجه عمل نیست، اما انسان وظیفه دارد که تلاش خود را انجام دهد.

۸. آیا وجود استاد در عرفان ضروری است؟

در عرفان، انسان‌های سالک به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. **مجنوب سالک:** این افراد بدون نیاز به استاد مسیر عرفان را طی می‌کنند. به آن‌ها "اویسین" گفته می‌شود و از نظر اصطلاح عرفانی، خارج از نظر قطب هستند. اما نسبت مجذوبین به سالکین بسیار کم است (کمتر از یک درصد) و هیچ عمل شناخته‌شده‌ای وجود ندارد که بتواند فرد را به مجنوب تبدیل کند.

۲. **سالک مجنوب:** این افراد نیازمند استاد هستند. مسیر عرفان برای سالکان پیچیده و پرخطر است و بدون استاد نمی‌توانند به‌درستی این راه را طی کنند؛ مانند ملا محمدجعفر کبودرآهنگی، مرحوم آقای انصاری همدانی. حدود ۹۹ درصد اهل معنا، سالک هستند و به همین دلیل وجود استاد برای آن‌ها ضروری است.

اگر استاد در دسترس نباشد؟

در صورت نبود استاد، توصیه می‌شود که فرد با ذکر "یا الله" و انجام دستورات عمومی مانند سمت، سحر، و جوع، آمادگی لازم را ایجاد کند. این آمادگی می‌تواند زمینه‌ساز رسیدن به یک صاحب‌نفس باشد. به تعبیر شاعر:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آب از بالا و پست ۱۶

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۱۷».

بخشی از این سبل، همین رسیدن به یک صاحب‌نفس است. مرحوم آقای انصاری با اتوبوس حرکت کردند و به پاکستان رفتند. بعداً که علت را از ایشان پرسیده بودند، معلوم شد به‌خاطر اینکه یک دل‌سوخته‌ای آنجا بوده و می‌خواستند دست او را بگیرند.

۹. چرا برخی اساتید از پذیرفتن شاگرد امتناع می‌کنند؟

امتناع برخی اساتید از پذیرفتن شاگردان ممکن است به دلایل زیر باشد:

۱. توان جسمی محدود:

برخی اساتید، به‌ویژه در سنین بالا، توانایی رسیدگی به شاگردان را ندارند. مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند که در گذشته، وقتی تعداد شاگردان یک استاد به هفت نفر می‌رسید، می‌گفتند دیگر کافی است، زیرا تربیت شاگرد نیازمند توجه و رسیدگی مستمر است.

۲. محدودیت انسانی:

حتی پیامبران نیز گاهی خسته می‌شدند؛ بنابراین، عدم‌پذیرش شاگرد لزوماً به معنای نداشتن اهلیت شاگرد نیست، بلکه ممکن است به محدودیت‌های استاد مربوط باشد.

آیا تربیت نفسانی و تکوینی جایگزین ارتباط مستقیم با استاد می‌شود؟

خیر، تربیت عرفانی بر اساس ارتباط مستقیم و چهره‌به‌چهره است. در عرفان، هر نفس یک کیس خاص است و نیازمند توجه ویژه استاد به جزئیات زندگی، اجداد، نسل، فضای زندگی، عین ثابت، و کمال مقدر فرد است. استاد بر اساس این اطلاعات، دستورات خاصی را برای شاگرد تعیین می‌کند و ممکن است در طول مسیر، دستورات را تغییر دهد. این تربیت مستمر و شخصی، تفاوت اصلی عرفان با فقه است. در فقه، رساله عملیه ارائه می‌شود و فرد باید بر اساس آن عمل کند، اما در عرفان، هر فرد نیازمند راهنمایی خاص خود است.

۱۰. اگر کسی عرفان عملی کار کند، چقدر نیاز است که پس از آن عرفان نظری کار کند؟

عرفان عملی ارتباط مستقیمی با عرفان نظری ندارد. اگر فرد بتواند یک متن کامل و مناسب در حوزه عرفان عملی، مانند کتاب "سیروسلوک طرحی نو در عرفان عملی شیعی"، را مطالعه کند و در مقام نظر خطا نکند، نیازی به مطالعه عرفان نظری نیست.

مثال‌هایی از عرفای عملی

در میان عرفا، افرادی مانند حبیب اعجمی و مرحوم آقای حداد (نامه می‌نوشتند به مرحوم علامه حسینی طهرانی، ایشان می‌فرمودند در نامه چند تا غلط املائی داشتند). بودند که به‌طورکلی از سنخ عمل، شهود، و تلاش قلبی بودند. ممکن است فرد بی‌سواد باشد، اما با یافتن یک انسان کامل و گوش دادن به او، مسیر عرفان عملی را طی کند.

اما اگر فرد سواد داشته باشد؟

برای فردی که سواد دارد، مطالعه یک دوره مباحث نظری مفید است، به‌ویژه در زمانه‌ای که مدعیان عرفان زیاد هستند. این امر کمک می‌کند تا فرد در مقام نظر دچار اشتباه نشود.

۱۱. آیا وحدت وجود در عرفان جایگاهی دارد؟

بله، وحدت وجود یکی از مبانی فکری عرفان است. لازم نیست که فرد به‌طور مستقیم به این موضوع فکر کند؛ چراکه سالک به‌طور طبیعی در مسیر عرفان به این مبنا خواهد رسید.

فهرست منابع

۱. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومه. ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۵، ص ۱۷۷.
۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۵۰.
۳. با اندک تغییری؛ مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، و هاشم‌پور سبحانی، توفیق. ۱۳۷۳. مثنوی معنوی. ۱ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ص ۷۳۱؛ بدون تغییر به نقل از رادفر، ابوالقاسم، هدایت، رضا قلی بن محمد هادی، و اشیدری، گیتا. ۱۳۸۵. تذکره ریاض العارفین. ۱ ج. تهران - ایران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۱۱.
۴. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۵. سوره مدثر، آیه ۳۶.
۶. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۰۵.
۷. سوره انعام، آیه ۱۲۴.
۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۷۱، ص ۲۶۹.
۹. سوره نجم، آیه ۳.
۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۷. إقبال الأعمال. ۲ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۳۳۳.
۱۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۷۰.
۱۲. سوره ص، آیه ۸۳ و ۸۲.
۱۳. سوره نازعات، آیه ۲۴.
۱۴. ابن سینا، حسین بن عبد الله. بدون تاریخ. الاشارات و التنبیها (انتزاعی). ۱ ج. قم - ایران: دفتر نشر الکتاب، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۱۵. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۸۴.
۱۶. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۵۱.
۱۷. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.